

## دکان های بی مشتری

سخن رانی بی پیرایه‌ی چندگانه پیش جناب دکتر نهایندی رئیس دانشمند دفتر علیاحضرت شه بانو ، در مورد بازدید کنندگان بسیار کم ایرانی ، از موزه‌های کشور را باید در مجموع هشدار دانیست به مقامات فرهنگی و آموزشی مملکت . چه ، نسل نوحاسته و جوان امروز فرهنگ زندگی گذشته‌گان خود را که بی‌پیوند به فرهنگ زندگی امروز نیست ، نمی‌شناسد و از کنار بازمانده های این زندگی چندین هزارساله با بی‌اعتنائی تمام رد می‌شود و خلاصه این که ایرانی امروز با «موزه» که درحقیقت شناسنامه قومیت ملی اوست کم‌تر آگاه است .

این واقعیت غیر قابل انکار ، برای باستان شناسان بیش از افراد دیگر تأثر آور است ، زیرا اینان کاری را دنبال می‌کنند که با همه اهمیت بسیارش ، خیلی کم مورد توجه قرار می‌گیرد . اگر ریش خند نشوند ، دست کم گرفتن آن را از سوی مردم نمی‌توان نادیده انگاشت . ناچیز شمردن و حتی نادیده گرفتن کاوش‌های باستان شناسی و موزه از سوی مردم نه تنها سبب دل سردی معدودی که در این راه می‌کوشند می‌شود ، بل که باعث باقی ماندن «موزه» در پیله اشرفی و درباری سابق خود می‌گردد ، به قول مرحوم ذکاء الملک - فروغی :

د غالب مردم از موزه و فواید آن بی‌خبرند و این بی‌خبری عامه هم برای خودشان زیان دارد و هم برای موزه و مقصودی که از آن در نظر است ، زیرا موزه برای استفاده عامه است و اگر طرف توجه مردم نباشد از آن بهره نمی‌برد و مساعدت هایی که موزه به آن محتاج است نمی‌کنند ....

شاید موزه ایران باستان آن چنان که باید و شاید جاذبه موزه‌های بزرگ دنیا چون «لوور» یا «بریتیش» را نداشته باشد و از این روی از مساعدت مردم بی‌بهره است ، اما در مجموع برای يك بازدید کننده واقعی که تنها به خاطر دیدن اشیاء قدیمی به آن جا می‌آید چیزی کم‌تر ندارد . بساید دید چرا همیشه صف‌های دراز مردم مشتاق در درگاه آن موزه‌ها طولانی است یعنی موزه‌های کشورهای متمدن و موزه ایران باستان در تهران نامی ومحلی ناآشناست حتی برای آن عده از مردمی که در تهران زندگی می‌کنند نامی ومحلی ناآشناست . کلا ، دیدار از يك موزه یا نمایشگاه ، حتی آن‌هایی که آثار از هنر متأخر را عرضه می‌دارند ، بدون آشنایی و آگاهی هنری و ادبی نه تنها کسالت آور است ، بل که در بیش‌تر موارد نتیجه معکوس می‌بخشد و متأسفانه بیش‌ترین درسد بازدید کنندگان بزرگترین

موزه ایران را همین دستۀ ناآشنا به ادب و هنر تشکیل می‌دهند.

این‌ها ، همیشه عدم رضایت و علاقه خود را ازدیدن يك مشت كاسه كوزه شكسته ، چند مجسمه و یا اشیائی که نمی‌دانند چیست ابراز می‌دارند و از مختصر پولی که برای خرید بلیط پرداخته‌اند ، تأسف دارند . برای این تماشاگران ، دیدن خارجی‌هایی که با موشکافی به تك‌تك اشیاء خیره می‌شوند و یادداشت برمی‌دارند ، جالب‌تر از دیدن ویشترین‌های گوناگون است و بر نادانی خود این بدبینی را هم می‌افزایند و شاید به این دلیل ، که تصور می‌کنند موزه مؤسسه‌ای است زاید که اصولاً برای استفادهٔ بیگانان بوجود آمده است . گروه دیگر آن‌هایی هستند که به تصور دیدن مجسمهٔ شاهان و یا گچ‌بری‌های نیم برجسته به موزه می‌آیند زیرا آن را با موزهٔ صنعتی‌زاده ، که در گوشهٔ میدان توپ‌خانه است برابر و هم شأن می‌دانند . این تماشاچیان مکرر ازمین که به اقتضای کارم در تالار موزه مشغول خدمت بوده‌ام ، سراغ مجسمهٔ نادرشاه یا نیم تنهٔ رضا شاه را گرفته‌اند و چون پاسخی نه به دلخواه می‌شنوند و به اشتباه خود پی می‌برند ، بی‌آن که به دیگر قسمت‌های سالن نیم نگاهی بکنند ، برمی‌گردند . شاید بازدیدکنندگان گروهی را بتوان از بهترین تماشاچیان به شمار آورد . یعنی گروه دانش‌آموزان دبیرستان‌ها ، گروه‌های نظامی ، گروه سپاهیان و نظایر آن این‌ها علاقه‌ای نسبی دارند و از مشاهده اشیاء موزه بهره‌ور می‌شوند و خوشنود باز می‌گردند مخصوصاً اگر راهنمایی آگاه و بصیر و چرب زبان داشته باشند . به این مجموع باید يك درصد بستانار کم هم اضافه نمود و این شامل کسانی است که برای کارهای اداری یا بازرگانی به مرکز شهر آمده‌اند و فرصتی برای دیدن موزه ذخیره کرده باشند یا علاقمندانی که صرفاً به نیت دیدن موزه راهی آن می‌شوند حداقل نیمی از روز خود را به مشاهده و مطالعه موزه اختصاص می‌دهند که در ماه بیش از دویست سی صد نفر نیستند .

شک نیست که بازدید « موزه » یعنی محلی که آثار زندگی گذشتگان را می‌نماید دشواری‌ها دارد زیرا در مشاهده آثار موزه هم اطلاع می‌باید و هم ذوق و هم استعداد و هم آشنائی و هم تاریخ دانی . وقتی بازدیدکننده از زیر تاق هلالی موزه ایران باستان رد می‌شود و به سالن بزرگ آن راه می‌باید ، در برابر خود ، با انبوهی از اشیاء مواجه می‌شود که هزاران هزار سال از زمان و فرسنگ‌ها فرسنگ از مکان خود دور مانده‌اند . هر ویشترین آن ، یا ویشترین دیگر ، دنبائی است جداگانه با فاصله‌های زمانی بسیار . مجسمه‌ها ، نقش‌های برجسته ، پیکره‌های گلی با نگاه‌های ثابت ، در چشم بازدیدکننده زندانیانی به نظر می‌رسند که در طی قرن‌ها ، مرده و پوسیده شده‌اند . در چنین فضای ساکت و خفهای که آدمی سنگینی زمان را بیش از هر موقع دیگر حس می‌کند ، بدون آن که از مطالعات تاریخی و از قوهٔ تصور و تخیل خود کومک بگیرد و برای هر کاسهٔ ترك خورده یا خنجر شکستهٔ زنگ زده ، خود را در زمان و مکان و فضای آن حس کند ، چاره‌ای دیگر نیست و دست رسی به این آتمسفر بدون آشنایی با سیر زندگی گذشتگان غیر ممکن است .

تماشاگرانی که دیدن حفاریات باستان‌شناسی در محل می‌روند ، با دیدن اشیاء ، حتی قطعات شکسته و خرد شدهٔ سفال ، احساسی مطلوب پیدا می‌کنند ، چه مکان آن‌ها به هیچ وجه عوض نشده و با چشم آن‌ها به دیوارهای خراب شده یا اتاق‌هایی که در گوشه و

کنار کف آن‌ها ، هنوز خاکستر اجاق دیده می‌شود ، تصور زندگی گذشتگان و بالطبع اشیاء مورد استفاده آن‌ها به آسانی حاصل می‌شود . اما همین تماشاگر ، در موزه ایران باستان ، اگر از نیروی تصور و تخیلش ، مدد نگیرد با دیدن آن همه اشیاء نفیس ، چون کلافی سردرگم می‌شود که می‌خواهد هر چه زودتر خودش را از حصار موزه خلاص کند .

غالب تماشاچیان موزه ایران باستان ، بی هدف و نا آگاه هستند و اگر تصور کنیم تماشاگر به سبب نامساعد بودن هوا به موزه پناه نیاورده ، تماشاگری است که برای غور و درک نسبی کمترین فشاری به مغزش نمی‌آورد ، اشیاء را سرسری می‌گیرد و تنها اشیای کودکانه توجهش را جلب می‌کنند . ولی اگر لختی بیندیشد و در برابر هر ویتترین کمی فکر کند و در ایجاد احساسات زمانی و مکانی اشیاء از خود کومک بگیرد ، روی هم رفته راضی با بهره‌گیری مطلوب علمی برمی‌گردد .

برای سالن‌های بی تماشاچی و خلوت موزه‌ها چه باید بکنیم ؟ آیا این فقر فرهنگی را به گذشت زمان واگذار کنیم یا به فکر چاره باشیم ؟ به نظر می‌رسد دولت و مسوولان امور فرهنگی کشور ، خود به این ضعف آگاه هستند و از این روی ایجاد موزه‌های جدید در زمینه‌های گونه‌گون هنری را بهترین چاره شناخته‌اند این موزه‌ها با الگویی از کشور فرانسه است که هر چند وقت یک بار گشایش پرطمطراقشان را دستگاه‌های ارتباط جمعی خیر می‌دهند . اما بنظر می‌آید که این راهی در چاره یابی نیست و جز دکانهای بی مشتری نتواند بود و اگر چندین ده سال دیگر به سر نوشت تیره و دردناک موزه ایران باستان یا موزه مادر دچار نشوند ، غیر از تحمل هزینه‌های گزاف و بی‌اعتنائی شدیدتر مردم به مشتی کاسه کوزه ، استفاده دیگر ندارند . بنظر می‌آید پیش از ایجاد موزه و تأمین هزینه سنگین نخست تفهیم اهمیت نقش موزه در پیش برد فرهنگ کشور و پرورش فکری مردم لازم است .

باید برای عامه این مورد مسلم شود ، که نقش یک موزه در جهت درست و سودمند خود کمتر از یک کارخانه مثلاً سیمان یا هزار کیلومتر راه آهن نیست و برای کشور ریشه‌داری چون ایران ، فقر فرهنگی هم آن اندازه وحشتناک است که فقر اقتصادی یا کشاورزی . برای مدینه فاضله‌ای که بقولی چندین سال دیگر به دروازه‌های طلایی آن خواهیم رسید ، آن اندازه که به تکنیک پیش رفته نیاز داریم ، دست کم هم آن اندازه می‌باید به امور معنوی و فرهنگی توجه داشته باشیم . چه پیش رفت صنعتی و اقتصادی وابسته به پیش رفت فرهنگی است و یکی از راه‌های برخورداری از مواهب چنین جامعه‌ای ، تربیت تماشاچیان تفهیم و هوشمند است برای موزه‌هایمان .

علت نداشتن تماشاچی خوب برای موزه‌ها و نمایشگاه‌های آثار باستانی همانند آن‌ها علاوه بر بی توجهی دولت و قرارداد این قبیل مراکز فرهنگی در پوسته و لاک اشرافیت از یک سو ، بی علاقمندی و دست پایین گرفتن آن‌ها از جانب مردم از سوی دیگر است . اکثر مردم با مسخره گرفتن و نپذیرفتن آن‌ها به سبب برچسب «بورژوازی» ناخود آگاه هم بستگی های ملی و قومی را نادیده انگاشته و همه آن‌ها را چیزی جز یک سری مؤسسات بی مصرف تحمیل شده به دولت با بودجه‌های کلان بیش نمی‌شمرند .

اگر واقعاً بخواهیم به این وضع اسف بار خاتمه دهیم ، در وهله نخست باید تا سرحد امکان حفاریات باستان شناسی را تقویت کنیم ، چه در صورت داشتن گروه‌های متعدد حفاری بالطبع توجه توده مردم به این مسأله جلب خواهد شد. تشکیلات کنونی باستان شناسی کشور متأسفانه قادر به اعزام بیش از پنج یا شش هیأت کاوش و بررسی در طول يك سال نیست . در جائی که مثلاً تنها موزه ارمیتاژ در روسیه کمونیستی در يك فصل حفاری بیش از صد اکیپ مجهز را برای تحقیق روانه نقاط باستانی می کند ، حقارت بیش از حد این سازمان دولتی نیاز به توضیح ندارد . کاوش‌های بیشتر اماکن باستانی با قدرت فراوان جذب تماشاگر سبب می گردد که هر بازدید کننده آن چه را که می بیند ، لمس کند و به آسانی اشیاء را با بازمانده ساختمان یا قبور یا معابد مرتبط سازد . موزه های محلی که در کنار آثار باستانی ساخته می شوند ، مثل موزه شوش یا تخت جمشید بالطبع دارای کشش بیشتری برای تماشاچی هستند تا موزه‌هایی که از محل گردآوری اشیاء جدا مانده اند . در این موزه ها برای اکثر مردم تطبیق اشیاء با محل مکشوفه به سهولت ممکن است ، در حالی که بیشتر تماشاگران موزه ایران باستان نمی‌توانند ارتباط زندگی و هنری دوره‌های مختلف مثلاً تپه « سی لك » کاشان را با يك دیگر مقایسه کنند .

مؤثرترین موردی که می‌تواند نقش فرهنگی و پرورش فکری موزه را از ابتدا در ذهن نسل جوان فردا جای گزین کند ، « مدرسه » است . شناسائی و اهمیت تاریخ باید به زبانی ساده از کتاب‌های دبستان آغاز شود و با بازدید موزه‌ها ، آن چه که گفته شده عملاً تفهیم گردد. اهمیت نقش «مدرسه» آن چنان زیاد است که حتی باید از اشیاء موجود در انبار اداره باستان شناسی ، در هر مدرسه چند نمونه وجود داشته باشد . خصوصاً با ایجاد کارگاه نمونه سازی و قالب گیری مرکز باستان شناسی ، این امر حتی برای اشیاء نخبه هم به آسانی وجود دارد . ارسال ماکت آثار تاریخی ، ظروف سفالین و آن دسته از اشیائی که برای نمایش در موزه‌ها مناسب نیستند یا نمونه‌هایی بدلی و قالب گرفته شده اشیاء مهم به مدارس شهرستانها و روستاهای دور دست برای هر طفل دبستانی در هر گوشه ایران ، این امکان را به وجود می‌آورد که از سال های اولیه دبستان بچه‌ها به خوبی تاریخ و هنر را با لمس آثار باستانی بیاموزند . تحصیل گام به گام تاریخ با دیدن اشیاء و آثار و بناهای باستانی برداشت کودکان را از تاریخ بر پایه قصه و روایت کاملاً عوض می کند . این که تنها در کتاب‌ها ، ضمن شرح گردشی از پای تخت و چگونگی ایستگاه راه آهن و خیابان پهلوی ، اشاره ای هم به موزه بشود ، بسنده نیست .

ماحصل اینکه ، در شرایط کنونی و روش تحصیلی و کاوش‌های انگشت شمار سالانه ، «موزه» هنوز برای عامه مردم مفهومی ندارد و بالنتیجه از مساعدت محروم . دیدارهای تصادفی مردم از موزه جز کسالت بیار نمی‌آورد . اکنون پس از گذشت چند سده ، موزه ، این بچه حلال زاده اشرافیت حتی در کشورهایی که آن را در دامن دربار پروریدند ، در جائی که باید از نقطه نظر فرهنگی قرار داشته باشد ، قرار دارد و هم زمان با بالا رفتن سطح سواد و دانستنی‌های مردم ، دولت‌ها در امر پیشرفت و گسترش صحیح آن می‌کوشند . استفاده

ناشی از فروش بلیت موزه‌ها و نمایشگاه‌ها با بودجه‌های اختصاصی هر ساله، به صرف‌حفریات باستان‌شناسی می‌رسد (مثلا در کشور فرانسه تنها چهار دهم درصد کل بودجه به موزه‌ها اختصاص دارد).

اگر گسترش موزه‌ها در ایران که به سادگی وبا تعمیریک بنای قدیمی صورت می‌گیرد، بدون تماشاجی فهمیم کمترین نقشی را بازی نمی‌کند. این‌ها جزیک مشت دکان‌های بی‌مشتری اما نان و آب دار برای خالصان و اعوان و انصار بیش نیستند. جز تربیت دوست داران واقعی و شناسائی فرهنگ موزه به نسل فردا از طریق «مدرسه» راهی دیگر برای تالارهای خلوت و خالی موزه‌ها وجود ندارد. حتی اگر هر روز یک موزه هم در ایران تأسیس شود، همه به درد بی درمان موزه مادر دچار خواهند شد. افتتاح موزه‌های جدید بی تربیت نسل دزدیدن منار پیش از کندن چاه است.

در پایان تذکار این دونکته را لازم می‌شمارد :

- ۱- کتابچه‌ای که اشیاء هر ویتترین را شرح دهد.
- ۲- راهنمایانی بصیر و شیرین سخن که مطالب را به تماشاگران با زبانی خوش بفهمانند.

از کتاب طرفه‌ها

نوشته اقبال یغمائی

## زندگی بر این جمله باید کرد

روزی عمر بن عبدالعزیز هشتمین خلیفه امویان که به دادگری و پرهیز-  
گاری و نکو سیرتی بنام است، از سرای خلافت به خانه خویش باز آمد.  
بوی گوشت بریان به مشامش رسید. از آن بوی پرسید. گفتند فاطمه همسرت  
که حامله است چون بوی گوشت بریان از مطبخ عام به مشام او رسید بدان  
رغبت کرد. ترسیدیم که میادا محرومیت از آن غذا به سلامتش زیان رساند.  
دو استخوان پهلوی که بهای زیاد ندارد از مطبخ عام گرفتیم و برای او بریان  
می‌کنیم.

عمر بن عبدالعزیز به خشم آمد: از آنکه بهره بر گرفتن از مال عامه  
مسلمانان را اگر چه استخوانی بر قدر بود حرام می‌شمرد. هر دو استخوان را  
به دست خویش از آتش بر گرفت، و به مطبخ عام فرستاد و گفت من تاب باز-  
خواست پروردگار بینا و دانا را ندارم، و اگر به عتاب پرسد چرا مال مردم  
را در نفقه اهل خود صرف کردی چه گویم؟

امیران و مہتران باید چنین خدا ترس باشند؛ میان مال خود و آن  
خلق فرق شناسند، و بدانند زندگی بر این جمله باید کرد.